



اسرائیل در لبه پرتگاه

اشاره:

در شماره ۱۰ چشم‌انداز ایران مقاله‌ای تحت عنوان «شکاف‌های اجتماعی در جامعه اسرائیل» تحقیق و نوشته دکتر احمد زیدآبادی تقدیم خوانندگان گرامی گردید. در این شماره نیز برآن شدیم تا با ترجمه کامل مقاله «اسرائیل در لبه پرتگاه» نوشته ریون مسکوویچ (Reuven Moskowitz) که در نشریه اشپیگل مورخ فوریه ۲۰۰۲ درج شده است، گامی دیگر در راستای اسرائیل‌شناسی که یکی از اهداف اعلام شده نشریه چشم‌انداز ایران می‌باشد، برداریم.

گفتنی است مقامات اسرائیلی اعلام کرده‌اند اسرائیل با دو خطر مهم مواجه است؛ خطر اصلی همان قیام انتفاضه در سرزمین‌های اشغالی سال ۶۷ و خطر اصلی‌تر و یا عمده، خطر ۱/۲ میلیون شهروند اسرائیلی است که مشی انتفاضه را قبول دارند. علاوه بر این، طیف منتقدی هم وجود دارند که از جمله بنیانگذاران اسرائیل و معتقد به حکومت یهود می‌باشند و برای نجات اسرائیل از لبه پرتگاه تلاش می‌کنند که نویسنده مقاله حاضر یکی از آنهاست. ریون مسکوویچ در سال ۱۹۲۸ در رومانی به دنیا آمد. وی که گرفتار آوارگی حاصل از تعقیب نازیها بوده، در سال ۱۹۴۷ به فلسطین رفته است. او تزدکترای خود را درباره «یهودی‌ها و آلمان» در دوران خشونت قدرت اهریمنی (نازی‌ها) نوشته و از بنیانگذاران دهکده صلح بین اسرائیل و اعراب در نزدیکی تل‌آویو بوده است.

اگرچه مقاله حاضر توسط یک اسرائیلی معتقد به دولت یهود در فلسطین، نوشته شده و به بسیاری از مسایل و فجایع در آن اشاره نشده است، با این حال آشنایی با نقطه نظرات یک مورخ و روشنفکر یهودی معتقد به اسرائیل در راستای اسرائیل‌شناسی و دانش استراتژیک می‌تواند مفید و مؤثر واقع شود. به خصوص که نویسنده به نقش تعیین‌کننده انتفاضه اول را در عقب‌نشینی اسرائیل و پذیرش فرمول زمین به جای صلح و در نتیجه قرارداد اسلو، اعتراف کرده است. پذیرش این نقش نشان‌دهنده روند حرکت آینده و به دنبال آن تغییر بنیادی در محاسبات استراتژیک منطقه است.

کار گروه کوچکی از قوم یهود بود، که در ارض یهودا ساکن شده و با تمام توان سعی می‌کردند، یک کشور دائمی را به وجود آورند. در هیچ مرحله‌ای از تاریخ، ملتی نتوانسته چنین تحول شگرف و غیرقابل انتظاری را از نابودی کامل به سمت موجودیتی یکتا و بی‌نظیر طی کند و به غیر از ملت‌های عرب که مستقیماً تحت تأثیر این پیشرفت قرار داشتند، بقیه ملت‌های دنیا تولد دوباره اسرائیل را با علاقمندی پیگیری کرده و با احترام به دستاوردهای این کشور جدید چشم‌دوخته بودند.

در نهاد هر انسانی خصایص خوب مانند دکتر جکیل (Dr. Jekyll) همچنین ویژگی‌های بد مانند آقای هاید (Mr. Hyde) وجود دارد و همین فتنه در مورد ملت‌ها نیز صدق می‌کند. اسرائیل حدود ۵۰ سال قبل با تشکیل دولت، چهره زیبایی از خود نشان داد.

قتل عام یک سوم یهودیان و نابودی تقریباً تمامی جوامع یهودی اروپا عث تحقیری شده بود که ظاهراً قابل جبران نبود. بعد از آن معجزه ۱۹۴۰ اتفاق افتاد. اما این معجزه از آسمان نازل نگردیده بود بلکه حاصل

اما متأسفانه این صعود، دنباله‌ای از بحران‌های طولانی‌درگیری با ملت فلسطین را به دنبال داشت و جنگ‌هایی را باعث شده که از سال ۱۹۴۸ دایما تکرار می‌گردد، جنگ‌های سده‌اخیر خاورمیانه-که بیشتر و بیشتر چهره‌گریه و زشت اسراییل را نشان داد. این زشتی نتیجه و حاصل تعقیب یک سیاست غلط امنیتی بود که در ابتدای امر قابل درک به نظر می‌رسید. نیاز به امنیت، با توجه به این واقعیت که تا سال ۱۹۷۷ تمامی دنیای عرب از به رسمیت شناختن حق موجودیت این دولت امتناع می‌کردند، برای اسراییل محرز بود. اما در نوامبر ۱۹۷۷ با بازدید انورالسادات از بیت‌المقدس حلقه جهنمی و دراماتیک خشونت و مقابله به مثل این تز امنیتی، به طرز ناگهانی و چشمگیر دچار شکست گردید یک سال بعد از آن جیمی کارتر رییس جمهور وقت آمریکا توانست صلح بین مصر و اسراییل را محقق سازد. این تحول امیدوارکننده بود، چرا که در قرارداد کمپ‌دیوید برای اولین بار برای فلسطینی‌ها حق حاکمیت و خودمختاری در نظر گرفته شد.

پس از ۵ سال خودمختاری اولیه می‌بایست برای فلسطینی‌ها حق تعیین سرنوشت نیز در نظر گرفته می‌شد، که آن‌ها با استفاده از این حق می‌توانستند تصمیم به تشکیل دولت مستقل بگیرند و یا به صورت فدرال با اردن متحد شوند متأسفانه سیاستمداران ما این فرصت تاریخی را قدر ندانستند و از دادن خودمختاری به فلسطین طفره رفتند. شاید بتوان پشت پا زدن به قراردادهای امضا شده را به این بهانه توجیه کرد، که در آن زمان رهبران فلسطینی نه به آمادگی کامل و درک واقعی خودمختاری رسیده بودند و نه پختگی لازم را داشتند تا قدم‌های جسورانه سادات را دنبال کنند و موجودیت اسراییل را به رسمیت بشناسند.

پذیرش خودمختاری در سال ۱۹۸۸ و به هنگامی اتفاق افتاد که شعله‌های اولین انتفاضه خیابان‌ها را فرا گرفت و البته اسراییل هم با شدت و خشونت تمام با آن برخورد کرد.

این واقعیت که اسراییل قادر به سرکوب قیام نخواهد بود، سرانجام انگیزه انعقاد قرارداداسلوگردید. در عین حال، رهبری ساف (PLO) متقاعد شده بود که کنفرانس مادرید در سال ۱۹۹۱ آخرین موقعیت برای حفظ کرانه باختری رود اردن در چارچوب یک کشور فلسطینی خواهد بود. اسحاق رابین نخست‌وزیر اسراییل، وزیر خارجه او شیمون پرز و عرفات رهبر فلسطینی، بسیار کوشش کردند تا به خود بقبولانند که راه خشونت باید کنار گذاشته شود تا با سازش‌های سخت و دردآور بتوانند حلقه‌های فتری و حلزونی جهنمی بحران را متوقف کنند.

با وجود این هر دو طرف به‌طور هم‌زمان در اجرای چنین نقشه‌ای با مشکل مواجه شدند. با این حال شاید ما ناچار باشیم درک کنیم که «ساف» چه ساش در دناکی را پذیرفته است امضای اولین قرارداد در حقیقت به منزله شناسایی مرزهای اسراییل قبل از جنگ شش روزه ۱۹۶۷ بود. این برای فلسطینی‌ها بدین معنی بود که وطن آینده آن‌ها کمتر از یک چهارم سرزمین فلسطینی است که در زمان قیمومت انگلیس کشور آن‌ها بود. ضمن اینکه متعهد شده بودند شهرک‌های اسراییلی را در فلسطین تا قرارداد نهایی صلح بپذیرند و آن را تحمل کنند.



در مقابل برای اسرائیل امضای این قرارداد - که بر پایه قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۲۳۸ شورای امنیت سازمان ملل بود - به معنی چشم‌پوشی از سرزمین‌های اشغالی بعد از ۱۹۶۷ بود و گذشته از این سمبلی برای چشم‌پوشی از بیت‌المقدس شرقی تحت اشغال و به رسمیت شناختن یک دولت فلسطینی به حساب می‌آمد و به خاطر این می‌توان مسابقه پرتب و تاب سختی را درک کرد که هر دو طرف آغاز نمودند تا از زیر بار این قرارداد شانه خالی کنند.

سیاستمداران نیز همانند بقیه مردم نمی‌توانند برق آسا مواضع، تفکرات پذیرفته‌شده و اعتقادات خود را به سادگی ترک نمایند. شاید اگر اسحاق رابین کشته نشده بود، می‌توانست نقش اخلاقی یک شارل دوگل، کنراد آدنایر یا ویلی برانت را بازی کند این نمونه کسانی بودند که ملت‌های خود را در راه صلح با خود، با همسایه‌ها و با تاریخ رهبری کردند اما اسحاق رابین کشته شد. وی در دوران کوتاه زمامداری خود بعد از قرارداد اسلو تحت فشار شدید سیاستمداران و گروه‌های نظامی قرار داشت که خود تحت تأثیر خشونت‌های اولین دوران اشغال بودند.

اسرائیلی‌ها به جای آن که بدون قید و شرط و جسورانه تعهدات پذیرفته شده را اجرا کنند، در کرانه باختری رود اردن اقدام به احداث جاده‌های کمربندی متعدد نمودند و آن سرزمین را به صورت گلهای قالی مرتبط با هم درآوردند و بدین وسیله می‌خواستند از موجودیت یک سرزمین به هم پیوسته فلسطینی در آینده جلوگیری کنند.

بدین صورت در کرانه غربی اردن و نوار غزه - یا با اطلاع و یا بدون اطلاع رابین - شهرک‌های اسرائیلی مورد منازعه بزرگ‌تری شدند و تعداد آن‌ها افزایش می‌یافت.

انسان می‌تواند ترس و وحشت و احتیاط سیاستمداران اسرائیلی را درک کند. کابوس وحشتناک فشار گذشته‌ها، آنان را برای هر کوشش مخاطره آمیز، جهت حل بحران‌های موجود، فلج و بی‌تحرک کرده است. احتیاط‌های بی‌حد هم می‌تواند با گذشت زمان مانع شومی در مقابل دست یابی به صلحی شود که دو ملت باید یک روز در کنار هم آن را تجربه کنند. آن چه در آخرین سده هزاره دوم در این سرزمین گذشته است، هر دو ملت را در خلاف جهت صحیح، حرکت داده که ایستگاه آخر آن متأسفانه پرتگاه وحشتناکی است.

یک طنز قدیمی از دو یهودی صحبت می‌کند که در یک قطار همسفر شده‌اند. موقعی که قطار در اولین ایستگاه توقف می‌کند، یکی از آن‌ها شروع به ناله می‌کند. او در ایستگاه دوم ناآرام شده و ناله‌اش بلندتر می‌گردد و در ایستگاه سوم به وحشت می‌افتد. نفر دوم از او می‌پرسد که چرا این قدر می‌نال و ناله او از یک ایستگاه تا ایستگاه بعدی تأثیرانگیزتر و بلندتر می‌شود؟ نفر اول پاسخ می‌دهد: «چرا من نباید ناراحت باشم و ناله کنم؟ در هر ایستگاه متوجه می‌شوم، که من در جهت مخالف مقصد حرکت می‌کنم.»

دومی به او نگاه می‌کند و می‌گوید: «چرا پیاده نشده و به راحتی قطار دیگری را سوار نمی‌شوی و بر نمی‌گردی؟» او جواب می‌دهد: «من یک بلیط را باطل کرده و یک صندلی خوب این‌جا دارم. چه کسی به من





صدرصد اطمینان می‌دهد که یک قطار در جهت مخالف چه موقعی خواهد آمد؟» و او همین‌طور در خلاف جهت پیش می‌رود. وضعیت ما اسرائیلی‌ها نیز اکنون چنین است. ما آن قدرت را از دست داده‌ایم که بتوانیم بپذیریم مدت‌ها است در یک مسیر غلط انتخاب شده حرکت می‌کنیم. ما نمی‌خواهیم بدون دلیل هزینه زیادی را پرداخت کرده باشیم. اما شهامت و جسارت آن‌را نداریم که سریعاً قطار را عوض کنیم. معمار دولت اسرائیل بن‌گوریون در دوران شادمانی تشکیل حکومت با این سؤال مواجه بود، «اداره و ادامه راه چگونه است؟» اسرائیل تازه در یک جنگ پیروز شده بود، بدون این‌که خطر برطرف شده باشد. به مرور زمان دولت‌های مستقل عربی به وجود آمده بودند. آن‌هایی که در سال ۱۹۴۸ به اسرائیل حمله کردند، شکست خود را پذیرفته و قرارداد ترک‌مخاصمه را امضا نمودند، اما به شدت از به رسمیت شناختن موجودیت اسرائیل امتناع کردند.

شاید این لجاجت باعث شده که اسرائیلی‌ها هم با همان لجاجت و سرسختی از کوچک‌ترین سازش و عقب‌نشینی از مواضع خود امتناع ورزند و این امر در هر دو مورد بازگشت تعدادی از آوارگان فلسطینی و تخلیه مناطق اشغالی و ضمیمه شده به اسرائیل مشاهده شد.

دفاع از مرزهای ترک‌مخاصمه شده و کابوس هولناک زمان نازی‌ها، که قوم یهود را بدون هیچ‌گونه کمکی از خارج به کوره‌های آدم‌سوزی می‌فرستادند، باعث شد که بن‌گوریون یک برنامه امنیتی را انتخاب کند، که در بهترین حالت تا زمانی مورد قبول بود که اسرائیل از طرف بزرگترین همسایه عربی خود یعنی مصر به رسمیت شناخته نشده بود.

بعد از آن، تقویت برتری نظامی در دوران موشک، بمب‌های اتمی و سلاح‌های بیولوژیک، ضریب امنیتی اسرائیل را کاهش داده است و گذشته از آن سعی در قائل شدن تبعیض بین مصری‌ها و اردنی‌ها با فلسطینی‌ها و سوری‌ها در دادن امتیاز برای سازش، موقعیت امنیتی را بیشتر و بیشتر تضعیف نموده است.

بدین جهت است که برخی از روشنفکران، سناریوی وحشتناکی از نابودی اسرائیل را ترسیم می‌کنند. دولت اسرائیل در دنیای افزایش بنیادگرایی اسلامی و ناامیدی و تحقیر ملت‌های عرب در اثر برتری اسرائیلی‌ها نمی‌تواند دوام بیاورد. در این دوران دولت‌های تا حدودی سکولار عربی مانند مصر، سوریه و اردن هم قابل بقا نیستند. فقط دوران کوتاهی باقی مانده است تا بقیه کشورهای خاورمیانه صاحب سلاح‌های ABC (اتمی، بیولوژی و شیمیایی) بشوند و طولی نخواهد کشید که نیروهایی با طرز تفکر طالبان، در همسایگی ما به قدرت برسند. طرز تفکر طالبانی مانند یک ویروس است که با پیروزی آمریکایی‌ها در افغانستان از بین نخواهد رفت.

ادامه لجاجت در سیاست کهنه امنیتی اسرائیلی موجودیت اسرائیل را به عنوان تنها دولت مردم سالار واقعی در خاورمیانه به مخاطره انداخته است.

در پارلمان اسرائیل - کنست، گروه‌های قوی ضد مردم سالاری وجود دارند. آن‌ها آرزوی یک کشور دینی (تئوکرات) شبیه حکومت کلیسا (در

سیاستمداران نیز همانند بقیه مردم

نمی‌توانند برق آسا مواضع، تفکرات

پذیرفته شده و اعتقادات خود را به سادگی

ترک نمایند. شاید اگر اسحاق رابین کشته

نشده بود، می‌توانست نقش اخلاقی یک

شارل دوگل، کنراد آدنائو و ویلی برانت را به

خود اختصاص دهد، آن‌ها کسانی بودند که

ملت‌های خود را در راه صلح با خود،

با همسایه‌ها با گذشته‌های خود و نیز با

تاریخ رهبری کردند

قرون وسطی) را در سر می‌پروراند، و در درون دولت آرل شارون نفوذ تعیین‌کننده‌ای دارند. شارون و رقیب داخلی او از حزب نیکود یعنی بنیامین نتانیا هو در واقع برای راست افراطی و ارتودکس مهره‌های اصلی نیستند.

اکنون وضعیت انفجار آمیز است. تلاش‌های صلح نخست‌وزیر سابق اهود (باراک) و تلاش دایمی رییس جمهور آمریکا کینتون و نمایندگان اتحادیه اروپا با جانشینی جورج دبلیو بوش و وزیر خارجه آلمان فیشر بی نتیجه مانده است، نه به این دلیل که ادعا می‌شود عرفات طرف مذاکره صلح نیست، بلکه سعی می‌شود مسأله اصلی فلسطین با امتیازهای ناچیز و سفسطه‌های تحقیر آمیز دور زده شود.

انتفاضه دوم در اثر دیدار غیرمسئولانه آرل شارون از معبد مقدس در سپتامبر گذشته نبود، بلکه حاصل تلاش کینتون و باراک بود که می‌خواستند صلح نهایی را به عرفات تحمیل کنند. باراک شهامت این را

NEW YEAR'S RESOLUTION!



نسبت به این وضعیت حساس نباشند. همه باید در قبال روند « وایمار گونه » در درون اسرائیل هوشیار باشند و بدانند در جایی هستند که مردم سالاری آن جا بیشتر توسط مخالفین مردم سالاری اداره می شود.

برای جلوگیری از این خطر، آلمان که مهم ترین ستون اتحادیه اروپایی است، بایستی بر تشویش خاطر خود از گذشته خود غلبه کرده و به طوری مؤثر و دوراندیشانه برای به وجود آمدن صلحی حدوداً عادلانه در خاورمیانه فعالیت کند.

زمان امیدواری برای به وجود آمدن جریان صلح آمیز در خاورمیانه به دلیل تصمیم های جسورانه اسرائیلی ها و فلسطینی ها به پایان رسیده است آن هایی که شهامت داشتند قرارداد اسلو را امضا کنند، (رایین و عرفات) آن قدر شهامت نداشتند، تا دشمن را به دوست تبدیل کنند.

به هر صورت نه اسرائیل و نه فلسطینی ها قادر به این کار نیستند. این چرخ و فلک خونین خشونت فقط با یک اقدام متهورانه و دراماتیک از «خارج»، قابل توقف است.

به خاطر این که آمریکا در تلاش های خود همگام با دولت های مختلف اسرائیلی (از زمان قرارداد اسلو) بی طرفانه صلح را دنبال نمی کرد، اکنون بایستی اتحادیه اروپایی سریعاً پیشنهادی را ارائه بدهد. شاید به صورت همکاری نزدیک با اتحادیه اروپا، به طوری که طرف های درگیر بتوانند به راحتی آن را رد کنند. اکنون اروپا بایستی درک کند، که زمان برای عمل فرارسیده است.

* پس از جنگ جهانی اول برای اولین بار در آلمان یک دولت جمهوری دموکراتیک و فراگیر به نام جمهوری « وایمار » به وجود آمد. در این جمهوری نیروهایی وجود داشتند که مخالف مردم سالاری بودند و آن ها عبارت بودند از: نازی ها، کمونیست هایی که برخی از آن ها طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا بودند، راست ها و ارتشی های طرفدار سلطنت و خواهان برگشت ویلهلم دوم پادشاه تبعیدی، همچنین دادگستری راستگرای آلمان. این عوامل دست به دست هم داده و باعث شدند که اولین تجربه جمهوری فراگیر و دموکرات در آلمان شکست بخورد و منجر به دیکتاتوری هیتلر گردد.

اشاره نویسنده مقاله به نیروهایی است که در پارلمان اسرائیل حکومت را به دست گرفته ولی مردم سالاری را قبول ندارند و منجر به احیای هیتلر جدید می گردند. (مترجم)

این چرخ و فلک خونین خشونت بین اسرائیل و فلسطینی ها فقط با یک اقدام متهورانه و دراماتیک از «خارج»، قابل توقف است

برای جلوگیری از فروپاشی وایمار گونه روند صلح، آلمان که مهم ترین ستون اتحادیه اروپاست، بایستی بر تشویش خاطر از گذشته تلخ خود غلبه کرده و به طوری مؤثر و دوراندیشانه برای به وجود آمدن صلحی حدوداً عادلانه در خاورمیانه فعالیت کند

داشت که مسأله بیت المقدس را در دستور کار قرار دهد، اما خاطر نشان کرد که اسرائیل به هیچ وجه قسمت مسلمان نشین را پس نخواهد داد. به این مسایل، موضوع حل نشده آوارگان فلسطینی از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷، موضوع اموال مصادره شده فلسطینی ها در کرانه باختری و موضوع شهرک نشین های یهودی افزوده می شود.

این ساده لوحانه و یا بهتر بگوییم غیرمسئولانه و غیرشرافتمندانه است اگر از عرفات یا هر رهبر فلسطینی دیگر، انتظار داشته باشیم حل همه این مسایل اساسی را باز هم به تعویق بیندازد.

اکنون در مقابل این سؤال قرار گرفته ایم که آیا نجات قرارداد اسلوبا توجه به این که چرخ های وقایع خونین انتفاضه دوم را نمی توان به عقب برگرداند، هنوز هم ممکن است؟

با توجه به وضعیت موجود، مردم دنیا بخصوص اروپایی ها، نمی توانند